



رساله ہذا از کتب فیل انتخاب نموده ترتیب داده شد
از مضمون نسخہ ہذا واضح است

ملفوظات حضرت سید ابو محمد ارغون - و ملفوظات حضرت سید ابوتراب منصور و مکتوبات
حضرت قاضی مطہر مکتوبات قاضی حمید الدین ناگوری - و لطائف امیرنی -
آئین اکبری - بحر المعانی - ترات القدس - ملفوظات حضرت شاہد ارصاب
مہرات مداری - رسالہ عالیہ مصنفہ حضرت قاضی محمود - مکتوبات میرا شرف
جہانگیر سنائی - رسالہ مولوی سعید - رسالہ مولوی نجم الدین - رسالہ شاہ علی نقی -
رسالہ مولوی عبدالباسط قنوجی - رسالہ نادرہ - ملفوظات شیخ عین الدین -
مکتوبات مولانا فخر الدین صوفی - در المعانی - مکتوبات حضرت شیخ ابونصر مکی -
بحر المعارف - مکتوبات شاہ ابوعلی مدنی - مخزن الاسرار - نور الاخیار -
شوارق الولايت مصنفہ ملا وجدی النجدی - خزینۃ الابرار مصنفہ حضرت
قاضی مسعود شبانی - نور الہدایت - گلزار اوتاد - و سراج الہدایت -
مکتوبات حضرت مولانا ظہور الاسلام - کنز الحقیقہ - مدارج الولايت وغیرہ -

السلام
محمد امیر حسن اری القصبوی - ڈاک خانہ مکنیو ضلع کان پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید محمد کریم زبیر افادہ قرآن کتاب فی التفسیر بحالات اسوۃ الانوار
عمدۃ الاطهار محبوب حضرت غفار سید بیچ الدین قطب الاقطاب قطب المدار سیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فی احوال خلفاء
سید محمد کریم زبیر

من الیتیم فی نصف من الارضین ثم صدق صفاء و فرائد من جمیع اسرار حسنات
مصدر برکات من ذکر من لوی سید احمد حسن اری اللہ تعالیٰ من کتبہ فی باب من لوی سید محمد حسن صاحب

مَطْبَعُ عَزِيزٍ وَنَعْمَ كَاتِبٌ مَطْبُوعٌ



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والله اعلم بالصواب

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

سبحانك اللهم أنت جميل بآلاتك وتشكرك نعمتلك لك الحيل المشقة
ومنك البداية واليك النهاية فانك تدبر وتعيد كما تقاتل في كلامك المحيد
والصلوة والسلام على حبيبك ورسولك سيدنا الذي جأني حقك لولاك
لما خلقت كما فلاك والله وصحه الذي نزال جيبك في ثيابهم اصحاب النجوم
يا بهر وقت يشهدونهم انما بعد ان يقولوا العباد العاصي من عباد الله الخليل
الذي اسرله زناك الاشياء قليل في اسرحت من زناك كثير ودهر طويل ان كتب في
احوالكم اساءة والصلوات رسالتكم تكون لي الى سعادة الدارين فاسيلة

احب الصالحين وولست منهم
لعل الله يرزقني من رحمتك
لكن لاجل هبوب الافات من الخلف والامام لو يدعني الزمان الى
اقام المرام فما جال نفسي من الدنيا فانية ولا بد من الرجوع الى مولاي الحق
فشرعت في ذكر اولياء الله الكرام اعني حضرت سيد بدیع الدین قطبیلدا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والله اعلم بالصواب

وخلدناهم قد سئل منهم العظم اليكون للجنير وسيلة والى عطاء المناهج
الرفقة كعلل وعلا الله تعالى توكلت هو حسي ونعم او كل نعلو ولولم نعم لصبر

آما بعد راقم الحروف بجمیع زوید الفقرا حقیرین محمد امیر حسین
مداری الفاضل و فی غفر الذنوب و بستر غیور ابن جامع علوم معرفت حقیقت
عمدة الثاقلین اسوة المتورعین مقبول بارگاه یحیون و یحیون نشین شاه
اخون طالب اسد شراه و جلجلی بجنه شواه متوطن قصبه دار النور حضرت
حکیمو حر سها السیر عن الذنوب و الشر و عرضه سید بدر دوا الی علی زمانه
طالب علمی ابن عاصی بشراف ملازمت و الی در حرم لبشیده چند روز بدر سیه
فیض عام مجرب درگاه و الا جا و انفع قصبه موصوف اتفاقا و باز زیاده
بخت بهایون اجناسب ستابل استادنا المعظم مطاعنا الفیض مقبوع ابن ارگاه و کرم
سید شاه فضل عظیم نفوس و نور اسد مقد که تعریف کن و توصیف کوالا صفات
تحصیل حاصل است در کمال علم و عمل کیتا و یگانة بود و مدت در راه و زیارت
و مشقت بسر فرمود و اوقات مبارک بجز طاعت عبادت صرف ننموده از
علوم و دنیاات این ابجد خوان بکثر نادانی حرفی چند از انجناب تحصیل نمود و سالی
برین حال آمد که از فیض صحبتش و کمال تو جیش شد از شغل اشغالی که او کار
خاندان عالی دربار و زاده اسد شرفا و تعظیم که بطریق انقیه مشائخ این خانواد

وَالشَّهَادَةُ وَالْمَوَدَّةُ
لَهُمَا يَفْعَلُهُمَا اللَّهُ وَفِيهِمَا
الْإِيمَانُ وَالْحَقُّ وَالْأَمْرُ
بِالنَّجْوَى وَالْإِسْلَامُ
وَالْحَقُّ وَالْأَمْرُ بِالنَّجْوَى
وَالْحَقُّ وَالْأَمْرُ بِالنَّجْوَى
وَالْحَقُّ وَالْأَمْرُ بِالنَّجْوَى

[illegible]

[illegible][illegible]

است برادر عالم را در این زمان
فوق العاده است و کما هو الحال
کتاب بسیار بسیار است
و در این زمان بسیار بسیار
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان

پدید آیند ایشان مخلصان را از مجرمان علیده گردانند تا سیدان بستی
نشان خسته شوند و از بهر ظهور خیر و نیکو فی الحقیقه و فی الواقع
ایشان اند و در عالم خدا سگان محیط و ایشان را میرسد که العلماء و ورثه
الانبیاء خوانند و در انبیا علم ظاهر و باطن و در انبیا علم ظاهر و باطن و در انبیا
سکه مسکوره چه توان کرد و در انبیا علم ظاهر و باطن و در انبیا علم ظاهر و باطن
راست بود اسطه آن بر سر این سر توان رسید اگر درین سطور نوشته گیر
علماء ظاهر که طاقت شنیدن حقیقت این معنی ندارند زیرا بر برگردند
حقیقت این معنی شریعت را مغلوب کند و انبیا مستهک که درین راه
کشته شدند بمطلوب و مقصود نرسیدند و در مقام العلماء و ورثه الانبیاء
بنو و ند علم با انواع است اگر مختصری درین راه بیان کنم دراز گردد و
عالمایانیکه در مقام العلماء و ورثه الانبیاء بودند علمیکه از معرفت عزه
حاصل آید کما حق و انبیا و کسانیکه به تحصیل علم ظاهر مشغول شدند
و علم بر سر هر دو آخر الامر العلماء و کما حق و انبیا و کسانیکه به تحصیل علم ظاهر مشغول شدند
درین علم ظاهر و در دراز است از آموختن خلق را حاصل نیاید و علمیکه آن
برادر است با رنج بسیار و کد بشمار حاصل آید و درین ورثه کسب
رنج و کد نیست هر که درین مقام جاست از عرش تا ثریا زیر پاست
بهشت بخشان و دوزخ آسمان در گاو اند از صلب پدر در رحم مادر

بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان

در این زمان بسیار بسیار
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان
بسیار است و در این زمان

علماء و ورثه الانبیاء
علماء و ورثه الانبیاء
علماء و ورثه الانبیاء
علماء و ورثه الانبیاء
علماء و ورثه الانبیاء
علماء و ورثه الانبیاء

میراث یافتند و علم آدم و اسماء کے اٹھائے عرصہ ہوا علی
آملہ کے فقال انبیائی باسماء هؤلاء انکم صلیون و مقام
مناجات موسیٰ علیہ السلام ایشان حاضر بودند و نودہ ہزار
کلام کہ در مقام قرب قاب تو سین ادا دے کہ حق تعالیٰ
کہ در شب معراج با محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت
چون نودہ ہزار کلام ایشان طلبیدند از محمد مصطفیٰ صلی اللہ
علیہ وسلم شنیدند و اصل مصافحہ گردیدند و در حیات و ممات
ایشان حاضر بودند و کل را در یافتند چون آن سلطان لولاکما
خلفت الافلاک و اظہرت الربوبیت مقام و منزلت ایشان
بس بلند و دید بر این سکینان تواخت و از خداے تعالیٰ دعا خوا
اللہم احييني مسکیننا و املئي مسکیننا و احشني في زمرة المسکین
ین حمید کے یا ارحم الراحمین) بمعانی جواب بدر بار جهان مدار
حضرت حاضر شدہ بخلقہ ارادت و آید و از نعمت خلافت تمام متعز
گردید حضرت قطب المدار در اینجا چند می مقام فرمودہ مع رفیقان
جانباز سیر نمودہ عنان غریبت بجانب کتور راجع فرمودند و در مسجد
قصہ بقیہ تمام در زیدند حضرت قاضی محمود و در حلقہ بیعت و خلیفہ
شرف بخلافت شدند و المتحضر حضرت قطب المدار در گھاٹم پور

حضرت کرمانی از کلمات این بابت
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام

مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام

مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام

مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام
مستخرج من علی الوجہ صریح تمام

بوی از روی آینه انداخته است
بوی که من از روی خلق انداخته است
بوی که من از روی جانها انداخته است
بوی که من از روی انسانی انداخته است
بوی که من از روی ملکات انداخته است
بوی که من از روی شجره انداخته است
بوی که من از روی کائنات انداخته است
بوی که من از روی زمین انداخته است
بوی که من از روی آسمان انداخته است
بوی که من از روی هر چه انداخته است

آتش شعله یکنور از قدوم آفتاب
چون نباشد و جیب تقسیم آن اقدس زمین
مقدس فیض مجسم قبه اش نور جسم
معنی نور علی نور یا ضیاء لبش
رخسایه بخره بگره بر آئین آن
تاب سه در حضرتش باقی زمین افتاده
آتش نام زار آتش را نماید تر و داغ
نافع هر نامادی را نفع حاجات خلق
ذکر حق در حلقه بخش بدینسان و جلال
چشم خمین از کسی نبود ازین خون خورده
ای مجسم صیرت فیضان فضل کردگار
مرز عجب خشک و عالم درونی سیراب کرد
کیست در عالم که او بمنون اسباب تو

دوره خاکش شرف دارد نور آفتاب
ز آنکه جان دو جهان کرده در ایوان خواب
حضرتش خیر المانع قبه اش حسن آفتاب
مصرعه با لبش بیت نیکو گشته انتخاب
عبدیک نور خدا یعنی هست ز کوه آفتاب
مهر میش زده اش نارد بتاب و چایاب
مشک بیزی میکند و حضرتش علم و کلام
دافع رنج و ملالت شافع رنج و حسا
رحم چون در لفظ رحمت آفتاب و آفتاب
ای زنجیر مجسم اگر افتد قبول آفتاب
در مجسم عورت اسماح اهل خطریاب
ابر دریا با فیضان قور و ز قیاب
کیست که فیضان عام تو گشته بهره یاب

غرض که از آن زمانه در آن وادی صورت با و دی پیدا شد
اولیایا هر کجا مسکن بود
حق سبحانه تعالی را که یکبار این قوم است او خوب میداند و عطا میکند بر ایشان
بندول سیدار کسی را بر آن آنگهی نذر و زی حضرت قطب المدار از خورشید

بوی که من از روی آینه انداخته است
بوی که من از روی خلق انداخته است
بوی که من از روی جانها انداخته است
بوی که من از روی انسانی انداخته است
بوی که من از روی ملکات انداخته است
بوی که من از روی شجره انداخته است
بوی که من از روی کائنات انداخته است
بوی که من از روی زمین انداخته است
بوی که من از روی آسمان انداخته است
بوی که من از روی هر چه انداخته است

بوی که من از روی آینه انداخته است
بوی که من از روی خلق انداخته است
بوی که من از روی جانها انداخته است
بوی که من از روی انسانی انداخته است
بوی که من از روی ملکات انداخته است
بوی که من از روی شجره انداخته است
بوی که من از روی کائنات انداخته است
بوی که من از روی زمین انداخته است
بوی که من از روی آسمان انداخته است
بوی که من از روی هر چه انداخته است

بوی که من از روی آینه انداخته است
بوی که من از روی خلق انداخته است
بوی که من از روی جانها انداخته است
بوی که من از روی انسانی انداخته است
بوی که من از روی ملکات انداخته است
بوی که من از روی شجره انداخته است
بوی که من از روی کائنات انداخته است
بوی که من از روی زمین انداخته است
بوی که من از روی آسمان انداخته است
بوی که من از روی هر چه انداخته است

بوی که من از روی آینه انداخته است
بوی که من از روی خلق انداخته است
بوی که من از روی جانها انداخته است
بوی که من از روی انسانی انداخته است
بوی که من از روی ملکات انداخته است
بوی که من از روی شجره انداخته است
بوی که من از روی کائنات انداخته است
بوی که من از روی زمین انداخته است
بوی که من از روی آسمان انداخته است
بوی که من از روی هر چه انداخته است

۲۱
باعتبار نهایت و در مقام قرب
فان از انما یبسی مقام اقامت
السالك فيه كذا فی اصطلاحات
الصوتیه انما یبسی و فی اصطلاح
نوافل و فی أرض و مقام و قرب
و مقام اصطفی جمع كثره كذا فی
دوار فی مقام خودی است علی ان
جمع است همان
نهایت

دارد که صاحب ولایت اینجا کرده شود چنانچه بعد بر که از
اہل حواج بدر بار والا حاضر شدند حکم دادند کہ بہر اہی قاضی شہا الدین
بر کالہ آتش رفتہ فائز بہرام شود چنانچہ معرفت حضرت قاضی شہا الدین
چار نمازی نزد شیخ مینا فرستادند و حاجتہندان را ہمراہ و سہ کہ وقتیکہ
شیخ ازین نعمت خود را مفتخر وید آن مصلہ را بر سر نہادہ و حق اہل غرض
از خداے تعالیٰ و عاے خواست کہ آئی بہرکت مصلہ شریف حاجات
این در مانڈگان بر آرحق تعالیٰ و عایش قبول فرمود شیخ مینا
برای او اسے شکریہ این نعمت کہ رحمت شد باز بنجد متش حاضر گردید
و چندی در حضرت ماندہ شرف سعادت اندوخت این آن سعید ازل
بود کہ از وقت ولادت ملام مد نظر حضرت بودہ بانواع مطلقا تش
مفتخر ہی ماند چنانچہ بعضی موخین چنین نقل کردہ اند کہ وقتیکہ حضرت
قطب المہار از جو بنور مہر رفیقان و اصحاب صوب لکھنؤ غم کردند
و در شہر زینتو بنمشیدہ ہنگامہ تلقین وارشاد گرم فرمودند و ران روز
ہم اسلخ بود بوجہ کثرت ابرویت ہلال نشک با دوش مروان
حاضر آستانہ گردیدند و التماس کردند کہ دیروز ہلال بنظر نیامدہ
امروز چہ کردہ شود فرمودند کی تا مل کنید لحظہ نگذشت کہ زائے
از در آید و عرض کرد کہ کوہ کے تولد شدہ است و از شیر

احوال مثله گانه مستجاب توبه و عفو است
 علی الاطلاق این مقام است
 پس در اول لفظ قرب بنا سبب
 مقام مرتبه چهارم باشد که سبب
 بقرب القرب و مقام جمع شایع الایک
 و مقام احدیت جمع شایع الایک
 تیرا را استحقاق

سوره در سال که متضمن به اولات
سال است فریاد و نوحه القرب الاربعا
بنا بضاف الى الحقيقة السابعة
بالصلاة والى غير ما يحكم الواو اشته
دعوات جامی در شرح لمعات در آخر
بیان مقام او ادنی آورده که این مقام
باصالت خاصه خاتم الانبیا است
و سلم و بوارث
اولیا

و کمال متابعت و صلح علی السلام
را ازین خطی است پس این گونه
نشینان خائنه عدم نوریت
و کمال متابعت و صلح علی السلام
علیه وسلم در مقام چنین قرب
که عبارت از مقام حضرت اصدیق
الطبیق باشد قریب اندام و وصل اند

پس بعد از آنکه بجا بیاورد
 و از علم خداوند ایشان را
 عبادت از سبقت است که بگویند
 سبقت از سبقت است که بگویند
 سبقت از سبقت است که بگویند
 سبقت از سبقت است که بگویند

شور و فریاد از نهادش برخواست و بیقراری گرفت الغرض نهایت
 اندوگین شده در مفارقت اعزاز و بر ملاک نهاد و قریب بود که
 از کوفت واقع جانگاہ طائر در چشم پرواز کند که بشیت ایزدی
 حسب اتفاق در ره گذر حضرت سید ابوتراب ففصور صرح الانام
 آن شخص افتاده بود و حضرت بر حال و سسرم غوره بر بالین
 آن خفتگان نوم پنجبر می تشریف از زانی فرمود و بر آشفته حالی
 آنجماعت دلش بهم برآمد و از خداست تعالی دعا خواست که اے
 حی لایموت بحق حبیب پاک حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم خود
 این جماعت را که از زهر بلابل درین میکی و ناآشنائی که بودند
 کشته شدند و از ابل و عیال خود دور افتادند حیات تازه عطا
 کن و بر دعای فقیر رحمت فرما چنانچه برکت دعای حضرت
 آن گروه زنده شد و دوباره در گلشن هستی قدم نهاد شخصی از آنهم
 حسرتی برود و گفت اے آه باز بمرم تا ازین عذاب نجات یابم
 حضرت فرمود که این چه ایچرا است مردمان التماس نمودند که مروجی
 می نالد مالش شخصی غنیمت برده است چنانچه اکثر بار از نمایان
 نقصان رسیده در آن اندوه شده میگردد ارشاد شد که غلط میگویند
 هرگز مال از مالی نمایان تلف نیامده در اسباب خود تلاش کنید

لفظ سبقت از سبقت است
 فقرات واقع اندیش و محو و جلال
 و خاشع بر داری و محو و جلال
 و خاشع بر داری و محو و جلال
 و خاشع بر داری و محو و جلال
 و خاشع بر داری و محو و جلال

من العقل الانسانیة فیه نظام و اسرار
 و غیر ذلک و اول و انفس کلکة
 و من العالم الجمل السبحی بالانسان
 الصغیر الذی ظہرت فیہ ایضاً
 و غیر ذلک و هو متبرع عن نفس
 الانسان یومر من از خود
 خارج میشود بپس از خود
 ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود

ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود
 ازین عالمین که از خود

این است از حال عالم صبح و شب
و این است از حال عالم صبح و شب
و این است از حال عالم صبح و شب
و این است از حال عالم صبح و شب

قصه را در اثنا کلام شتر سوار جان داد شاه ازین واقعه
بنایت عجب اند و باقرین خود گفت من کیستم و این اجل رسیده کیت
گفت تو شاه جهانی و این از کمترین بندگان شاه در حالت بیخودی
این اشعار بر زبان راند نظم

خوشاماسی بستر میرود چه آنرا که بستر نوا و تاج اگر سرفرازی بجوایان پرست و آندم کاجل بر سر هر دوخت	برگ این دو از سر بر میرود چه آن را که برگردون آمد خراج و گر تنگ دستی برندان و دست نمی شاید از یکدیگر نشان شناخت
---	--

من بعد ترک تعلق کرده سودا کے زیارت بزرگان دین در سر
گرفت و بتلاش حشد کامل هر سو بگردید و بیادری بخت بیدار
از مکاشفه و عرفان بهره وافی یافت و تمامی عمر در تجرید و تفرید
بسر برد و بخلافت سید ابوتراب فصوص شرف گشت و در اولاد
امجاد سید قدس سره بزرگانند که بر جاده افاده راه یافتند و بتصرف
و خرق عادات مشهور اند چون حضرت داو اشیرن که فیض و برکتش
از انجماب هنوز جاری است قبر شریف در کین پور واقع است
و حضرت خواجہ اباسیم صاحبزاده و خلیفه و جانشین حضرت سید
ابوتراب فصوص قدس سره یکی از مرتاضان زمانه بود و صاحب

این سخن نیست از عالم صبح و شب
و این سخن نیست از عالم صبح و شب
و این سخن نیست از عالم صبح و شب
و این سخن نیست از عالم صبح و شب

و این سخن نیست از عالم صبح و شب
و این سخن نیست از عالم صبح و شب
و این سخن نیست از عالم صبح و شب
و این سخن نیست از عالم صبح و شب

الحافظ قدس از زمان سرور
الزمان واصل الزمان سرور
لان الله انما یبانیة نفوس علی
و فیما یتظاہر حکم و صوره

در فضیلت علی علیه السلام
 و در فضیلت ائمه اطهار علیهم السلام
 و در فضیلت سید مرتضی علیه السلام
 و در فضیلت سید محمد باقر علیه السلام
 و در فضیلت سید احمد رضا علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالحسن علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالحسن علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیه السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیه السلام

مقامات عالی گردید چون عهد حیاتش با مامت قرین شد
 بجای خود حضرت سید پیر محمد را که او در صلاح و تقوی
 بزرگترین بود گذاشته به عالم ملکوت شرافت چنانچه
 رهی هم بمنازل معرفت و حقیقت قدم نهاده و لطف کمالش
 بر داشته در هدایت خلق السربس کوشید و قتیکه زانه وصل
 محبوب حقیقی نزدیک رسید برسد تقنین و ارشاد حضرت
 سید خان محمد که در صلاحیت کیشی و سعادت اندیشی یکتا
 و یگانه بود بر سریر ارشاد عالم گذاشته رحلت فرمود و در حیات
 خود حضرت خواجہ بہن را جانشین خود نموده ره نور ملک بقا شد آنم حضرت
 سید محمد لارا که یکی از کاملین سائہ گردید و پیر جادہ افادہ گذاشته به عالم ملکوت
 فرمود چنانچه آنجناب پیش خود حضرت سید فتح السد متولی آستانہ
 حضرت سید بدیع الدین قطب المدار را جانشین خود فرمود و از چنان
 رخت اقامت بر بست تا زمانہ انا اللہ یا اللہ اجون آورده اند
 کہ روز سے بدر بار حضرت قطب المدار امر اسے دیار و امصار حاضر
 بودند و از پند و نصائح ہنگامہ مجلس گرم بود و ہر کس بحال فوق
 شوق محو بعد اختتام کلام سلطان ابراہیم شرقی جو پیوری کہ در آن
 جلسہ موجود بود التماس نمود کہ می خواہم کہ بر اسے خوشنودی خاطر

حضرت خواجہ محمد باقر علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالحسن علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالحسن علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالحسن علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیہ السلام

و در فضیلت سید ابوالحسن علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالحسن علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالحسن علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالقاسم علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالفضل علیہ السلام
 و در فضیلت سید ابوالکلام علیہ السلام

ای قمر آفتاب که در آن روزی
 بمان اوصاف که در آن روزی
 قمر از آن خود نیز این نشان را
 قدر از آن خود نیز این نشان را
 عزت بود و صفت محال به مقام
 به فضل نه از خود بود عالم هیچ
 ندارد و این وصف که هیچ ندارد
 هم ندارد و وصف که هیچ ندارد
 و غرضی از این است باین معنی است
 و این ان قمر است که بعضی فرمودند

گاه هو اوقات مبارک را بنی یاد آئی و منی معطل نگذاشت
 کرامات عجیبه و غریبه که از آن جناب بظهور آمده چه سراییم و چه بزرگ قلم
 آرم خوارق عاداتش بعضی بمحصرائش و بعضی صفات خود ذکر
 کرده اند و از عادات او بود که هر چه از محف و تحائف که پیشش
 آمدی بپهل سکینان نمودی آن خواجده و هر دو برادرانش و اولاد
 انجا و بر یک درجه است ملک قناعت و ترک ریاست کوشیده
 و هر یک قدم در کوچه معرفت و حقیقت نهاده بر چار بالمش فقر و فنا
 رونق بخشی فرمودند و بر جاوده برایت و ارشاد صاحب سجاده نازند
 و هنوز بعضی از ان بان طریق علی وجه الاحسن مستقیم اند و سبکه
 برایت و ارشاد بریافت اقلیم زده و خلقار نیک صفات را گذشتند
 و حضرت خواجده منصور قدس سره در کتب متعدد و نوده و نه ماه رمضان
 بتاریخ سوم بر حمت حق پیوست قبه انور در مکنی و واقع است زیارتگاه
 خلایق آستانه اوست و سلسله از وی نافر شده بلقب خادمان
 نامیده شد فیدان و تفرقاتش تا حال جاریست المختصر اجماع خلایق
 و اثر و نام اهل حاجت بدر بار حضرت قطب المدار بر عد و لاتعه
 شدن گرفت و هر کس شمره نیست خود یافته میگردد و هر روز حضرت
 خواجده ابوالحسن طایفه در قدس سره سیرکنان جانب جنوب به مقام

از کرامات
 در آن هیچ مقام انانیت
 و صاحب این نظر بود و چون
 بچشم نسا سحر من سجاده
 خلد و عذر و عذر غیبت خور
 و بیا خود را از نظر انجا سحر
 با جلیب که از نظر خودشان مستور
 و بیا جلیب که از نظر خودشان مستور

در آن مقام صفایان و تنهایی
 است نظام ساکنان است اینها
 و این نظام با حجاب و عفاف و عفت
 و این نظام با حجاب و عفاف و عفت
 و این نظام با حجاب و عفاف و عفت
 و این نظام با حجاب و عفاف و عفت

چشمه که بیک شند و در عالم کمال
 ایشان را با حق و در تقابل
 سبقت این حال و حقیقت این
 چنانچه که بیک شند و در عالم کمال
 ایشان را با حق و در تقابل
 سبقت این حال و حقیقت این

دیگر هم چنین حالت پیدا شد که شاه ابو حامد اصفهانی از در آمد و انداز
 مجلس دیده متحیر گردید چون نظر حضرت مدوح بر وی افتاد شور
 و فغان از نهادش برخاست و سستی و بیابکیش از حد در گذشته حالت
 غشی بر وی مستولی شد و قنیکه حضرت از قرائت فراغ یافت و تش
 بگرفت و فرمود ای شیخ چرا از حد در گذشته شیعی حامد قدس سره بهوش آمده
 بیابکیش در افتاد حضرت مدوح در کف عاطفت گرفته با انواع سعادت
 شرف فرمود و پیوسته تصرفات بسیار از آنجناب بوقوع می آمدند
 و اهل حجاج از ذات گرامیش مستفید و کامران می شدند از آن
 یگانه روزگار سلسله جاریست و آن گروه بقلب خادمان نهیست
 معنی هر که بآن سلسله توسل جست بقلب خادمان نامیده شدند و در
 زمره فقر اگر و هست از وی بقلب به ارغونی که به تجرید و تفرید مخصوص
 اند آخر حضرت خواجہ ارغون قدس سره در سنه ششم صد و نود و هفت
 ازین جهان رحلت فرمود و مقبره شریف در مکن پور واقع است

اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اَلْجَنَّةُ الَّتِیْ اُوعِدَ الصَّادِقِیْنَ هُمْ فِيْهَا مُقَرَّرُونَ

و ذکر حضرت ابوالفضل کاظمی علیه السلام که از شیعیان است
 شیخ الطریقہ بر این تحقیق خلاصه در گاه معبود معدن فوت و جود حضرت

و این را در کتاب
 سبقت این حال و حقیقت این
 چنانچه که بیک شند و در عالم کمال
 ایشان را با حق و در تقابل
 سبقت این حال و حقیقت این

سلوک تمام میکنند و مشاهده دائمی
 حاصل می نمایند و لکن نسبت حضور
 و حضور مدوح میسر اند و احوال
 بر طرف می شود و بمقام تکمیل
 میرسد و شیخ الاجال علی بن
 و این را در کتاب
 سبقت این حال و حقیقت این
 چنانچه که بیک شند و در عالم کمال
 ایشان را با حق و در تقابل
 سبقت این حال و حقیقت این

که فلان از زنان را آمده است
 و از باغیان طریق و با باطن
 است این و رسید علی
 و این را در کتاب
 سبقت این حال و حقیقت این
 چنانچه که بیک شند و در عالم کمال
 ایشان را با حق و در تقابل
 سبقت این حال و حقیقت این

در این مجلس چون صاحب وقت
 صاحب حال شود قیام از دست
 منتقل گردد و مانند از نگار خود
 منتقل شود و کباب وقت صاحب
 زوال را در او چون حال بدو پیش
 و گفته پس حال منتقل گردد
 بود و وقت درجه دوم را منتقل نماید

قاضی محمود الملقب بزرگ الشهدان شیخ برهنه که جامع علوم ظاهری
 و باطنی بود تصنیف فاشش شهرت تمام دارد عالمی بود عظیم القدر
 سنی الصدر مرتبه از مراتب ولایت عظمی پیدا شد زوگانه و خواجگاه
 دسے گفتور است بشرف بیعت حضرت قطب المدار مشرف شده
 عمر عزیز را در احسن الاوقات و عمدة الاشغال بسر فرمود کمالات اندوخت
 و عالم علم معرفت شده افتخار گوناگون حاصل نمود حسن تهییت
 بدرجه نخست مشد طریقت خود میداشت و قتی حضرت
 قطب المدار از جوینوریه کنتور اراده فرمودند چنانچه بمسجد قصبه قیام
 ورزیدند و بجامعت رفتند بلامنتظار جماعت ابا بیان شهر نماز
 او انمودند و اول وقت را از دست ندادند که قاضی موصوف
 مع تلاوته خود در آن مسجد وارد شد و بعد از ادا نماز در باره عدم
 انتظار جماعت آماده بحث شده گفتگوهای آغاز کرد و حضرت قطب المدار
 را از طرز کلاش معلوم شد که آتش سباحه درون قاضی را گرم
 ساخته است گفتگو طوالت خواهد گرفت پس باین خیال فرمود
 شاید قرآن مجید بخواند و مطالعه دسے نه نموده گفت کلام موافق
 کلام جلیل است غرض که فرقان حمید از کتبخانه قاضی آورده شد
 و قتی که او را قش باز کردند ساده و سفید بنظر درآمد قاضی را حیرت

ظاهر است که در این وقت
 و منتقل از حال سس باشد
 و در او اول وقت و بکمال حال
 که سبب پیوستگی حال بدو پیش
 وقت شد از قبیله و در اینچنین است
 از این و بدست از کان و
 این بران واقف اند

این بران واقف اند
 و در این مجلس این است
 و در این مجلس این است
 و در این مجلس این است

کتاب در فضیلت و تقویٰ الانبیاء
 ایشان را است مگر این
 حضرت یونس که در شکم ماهی بود
 از میان شکم ماهی نجات یافت
 و از شکم ماهی نجات یافت
 و از شکم ماهی نجات یافت

گرفت و در فکر و اندیشه بوده اسم گرامیش دریافت نمود و فسرده بود
 بدیع الدین که معنای مقوله حضرت شیخ ابو القح شطاری رحمه الله علیه
 که مرشد و الدما جوش بود بیاورد که وقت درخواست بیعت
 پدرش شیخ ارشاد کرده بود که این نخت بلند ستیفین از ذات
 گرامی سید بدیع الدین قطب المدار خواهد شد نصیبش از دست
 بافضل افضل حقیقی ولی صاحب تصرفات خواهد بود و سلسله شد
 و ارشادش جاری خواهد ماند پس از ارشادش خبردار شده معذرت
 خواست و گفت که مرا بزمه بندگان در آید فرمود تا دقیقه علم خود را
 فراموش کنی هرگز در بیعت نخواهم گرفت قاضی سر بگریبان خیر
 فرد بود که علم چگونه کالعدم خواهد شد و در آن جناب عجز و انکسار
 بکار برد حضرت لعاب بن شریف در دهنش انداخت حسابیکه
 العلم حجاب الاکبر بود دفع گردید و همه احوال طبقات ارضی و
 و سماوی بر وی شکست گشت و از عنایت و الالایش بحلقه آروا
 و خلافت ممتاز شد حالت قاضی قدس سره گاه گاهی از حدت
 حرارت شوق عشق آتشی در سینه فیض کجینه چنان مشتعل می شد
 که ذوب به سوختن میر رسید آب و گلاب پاشی سودمند نمی شد
 آغوش بعد ریاضت و مجاهده شکین رونمایی میکرد الاستی

خیر است بجهت آنکه آنچه حاصل
 گردد و در معاصی از علوم
 و تقصیر حاصل شود
 بجهت راسخ و علم
 از نزد بیوردگار عظیم
 و از نزد مدنی خواننده مدنی

العلمی قال ابن الطاهر
 هو علم بلا واسطه الکشف
 و لا یقتضی الحروف و لا یحتاج
 الی بیانها و لا یحتاج الی
 است قول یا زید قدس سره
 که بعضی علماء در رسوم و نفوس
 علماء مبتدیان میگویند و اخذ
 علمان عن الحقیقه که جواهرت
 و از این علم است علم مذکور
 از علوم باشد که از ان من العلم
 که المکنون لا یعلم الا بالعلم
 بالعلم کاف علی استیجاب
 در علم و ادب است تحقیق
 بعضی علوم که بیست و سه

علمان عن الحقیقه که جواهرت
 و از این علم است علم مذکور
 از علوم باشد که از ان من العلم
 که المکنون لا یعلم الا بالعلم
 بالعلم کاف علی استیجاب
 در علم و ادب است تحقیق
 بعضی علوم که بیست و سه

این عید من الی ان سن
 علی بن ابی طالب از قال ان سن
 که عید من الی ان سن
 در دست راست من
 در دست چپ من
 در دست راست من
 در دست چپ من
 در دست راست من
 در دست چپ من

و بیابان کیش نمیرفت از قاضی مدوح سلسله شد و ارشاد
 هنوز جاری است و آنکه بر جاوه رونق افروز شد بدلقب
 طالبان مشهور اند در سینه ششصد و پنجاه و شست و هجری زمین و افغانی
 رشت استی بر بست بقبر و شرفش و قصه کتورت

ذکر حضرت سلطان الاولیا قاضی مطهر قله شیر قدس الله سره العزیز

شیر پیشه ولایت حضرت قاضی مطهر قله شیر که سر آمده روزگار بود
 در علم و فضل عدلیه داشت در او اعلی حال مرسی همی کرد
 و طلبه منتهی دیار و مصار از جناب افتخار الاشیاخ کمال رسوخ نمذ
 سید شتند و زمانی کار عمده قضایا با جاوه و تمکین از کمال حکمت و
 دانش انجام میداد تصنیفاتش هم است از جناب فیض انتساب
 حضرت قطب لمدار شرف بعیت و خلافت سرفرازی و ممتازی
 حاصل نمود تا یکی از ابل کمال نامی شد طبیعتش جز ارتفاع بعالم
 علوی میل داشت آوازه خرق عادات و کرامات با هرات حضرت
 قطب لمدار شمنیده بغرض سباحه باد و صد طلبه ذکی منتهی بختش
 آمده در سلسله وحدت وجود بجای راند و یک هفته بهنگام اعتراض گرم ماند
 آخرش کلام پر رجه اتم رسید و حضرت را غیرت علم اهدیت در گرفت

این عید من الی ان سن
 علی بن ابی طالب از قال ان سن
 که عید من الی ان سن
 در دست راست من
 در دست چپ من
 در دست راست من
 در دست چپ من
 در دست راست من
 در دست چپ من

ذکر حضرت سلطان الاولیا قاضی مطهر قله شیر قدس الله سره العزیز
 شیر پیشه ولایت حضرت قاضی مطهر قله شیر که سر آمده روزگار بود
 در علم و فضل عدلیه داشت در او اعلی حال مرسی همی کرد
 و طلبه منتهی دیار و مصار از جناب افتخار الاشیاخ کمال رسوخ نمذ
 سید شتند و زمانی کار عمده قضایا با جاوه و تمکین از کمال حکمت و
 دانش انجام میداد تصنیفاتش هم است از جناب فیض انتساب
 حضرت قطب لمدار شرف بعیت و خلافت سرفرازی و ممتازی
 حاصل نمود تا یکی از ابل کمال نامی شد طبیعتش جز ارتفاع بعالم
 علوی میل داشت آوازه خرق عادات و کرامات با هرات حضرت
 قطب لمدار شمنیده بغرض سباحه باد و صد طلبه ذکی منتهی بختش
 آمده در سلسله وحدت وجود بجای راند و یک هفته بهنگام اعتراض گرم ماند
 آخرش کلام پر رجه اتم رسید و حضرت را غیرت علم اهدیت در گرفت

این عید من الی ان سن
 علی بن ابی طالب از قال ان سن
 که عید من الی ان سن
 در دست راست من
 در دست چپ من
 در دست راست من
 در دست چپ من
 در دست راست من
 در دست چپ من

منہ

بعد از کمالی شریف آورد
 کربلای دیبکین استقامت
 در روز از قدم بخت از هم گذشت
 کلام مذکور در اثر الشاد
 در پیرو و منقحی هدایت و انشاء
 بر سران انجا رسید و در می قادران
 که سلطان وقت بود بخت لادین
 استقامت در طاعت امر

در روز صد اسید که حسین در آمد هر کدام مسمی حسین این شریف نبود گمان
 بر نریازا و آن روز آمد که حسین بخی و سه آمده و در ترشست حکم شد شتر آسائه آمد
 نزدیک فست باز فرمود که نزدیک تر شوبیت مصلح الدین شیرازی خواند شعر

اگر کسی بر موسی برتر پریم فروغ تجلی بسوزد پریم

قطب المدار بر زبان رانده که تو سمندری نزدیک آئی از ان فرخنده ساعت
 لقب سمندری قریب یافت وی را بجز این لقب آفتاب دیگر است چنانچه
 نوشته توحید از غایات حضرت شیخ غفر الدین محی میری است طلب المار
 کتاب مذکور را از دست وی گرفته آن اوراق بر آورده تعلیم فرمود و
 بخواهت امتیاز بخشید احوال و مناقب و سه از تصنیفات خلفائے وی
 ظاهر است روضه متبرکه که در بسیار زیارت گاه زواری است

ذکر حضرت قاضی عبد الملک قدس الله سره العزیز

در رشته ولایت نسک حضرت قاضی عبد الملک قدس سره که از اعظم
 مشایخ روزگار بود چون الله تعالی او را بترتیب ملوک و امارامور ساخته
 بود و خوانین و سلاطین روزگار در امور سلطنت و کار باسیح حسب بوی
 رجوع آورده حاجت میخواستند وی را در بیان حالات و مقامات حضرت سید
 علی الدین کتابی است طویل الذیل بزبان عربی وطن خود که به شرح بود و نوا بگاه دارد در

این آستان است که اسرار بیخ افق
 ظهور و غیور که اسرار بیخ افق
 غیور و غیور که اسرار بیخ افق
 غیور و غیور که اسرار بیخ افق
 غیور و غیور که اسرار بیخ افق
 غیور و غیور که اسرار بیخ افق
 غیور و غیور که اسرار بیخ افق
 غیور و غیور که اسرار بیخ افق

که به روز از دست شتر آمد و قادیان
 گفت که در بین وقت محل ملاقات
 نیست و فیکه حضرت بن ارباب عالم
 لاسان بر لبه فیض رسانی خلق الله
 عنان تو چه بکجک شهادت مملکت
 خدایت کرد اگر بیایست به فرخ خاطر شرف
 ملازمت حاصل نمائے آری مقبولان
 در گاه آتی را در جالست کی اشغال
 افاق که دران زمان ایچکس رادر
 باخلاق که در بنیوت با هیچ کس
 یافت و در رحمت نباشد قافایا
 سعادت ملازمت آنحضرت در روز
 زلالت نسبت قادران مقصود مشکاف ازین
 واقع است و این بعید الاله است

در گاه آتی را در جالست کی اشغال
 افاق که دران زمان ایچکس رادر
 باخلاق که در بنیوت با هیچ کس
 یافت و در رحمت نباشد قافایا
 سعادت ملازمت آنحضرت در روز
 زلالت نسبت قادران مقصود مشکاف ازین
 واقع است و این بعید الاله است

[illegible]

قطب المدار قدس سره و سال تجلیش هشت صد و نود و هشت بوده است
و شیخ عین الدین قدس سره بزرگ بود صوفی و با خدا صاحب کرامات
از تصانیف بیفش چند ملفوظ باطنیه را قلم السطور گذاشتند و کمال علم
بعهد خود همسری نداشت و در سنه نهصد و پنجاه و هشت ماه ذی قعدة
ازین دارمکافات طاعت فرمود و در قش در روضه

ذکر حضرت سید صدر الدین قدس اللہ سرہ الغریز
سید صدر الدین ولی مامور توطن جو پورشہ وقت رخصت حضرت قطب الملوک
فرمود کہ ترا از مذہب پاک امام اعظم ابوحنیفہ کوفی کو در مذہب اقصی آورم
و آئینہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرست تو دارم ویدانہ و مجبور و کو چو گرد
خواہی زلیست تا لباس فانی بخلعت ابدی سپویند

ذکر حضرت یوسف اوتا و قدس الشدره الفریز
حضرت محمد شریف مبنی رحمۃ اللہ علیہ از حضرت بشیر فاروقی نقل میکنند
کہ یوسف اوتا و مرومی بود و محل دباغ دار و اہل حال بکسب کمال میگویند
نیکو حضرت قطب الدار در تہجد بعد از اوشان سجیت حاصل کرد

بدریغ و بی غش نشاندن
فغان به رخ کار کشیده انکی بجانب
منشوران ایشان با قزاقا می نمودی
دست گردید و چنین داشت که در
آن زمان چون آب از یک چشمه دروینچه
می خورد الواحد گرامی دست او را در سلسله
جالبه می ریختند و آنرا فاضل ایشان علی

مجلسی بسلیمان که تاج و تاج را بر او نهاد و مطلقاً بشماره
که قلمی در دست جان گرفت و بیرون رفت
مجلسی بسلیمان که تاج و تاج را بر او نهاد و مطلقاً بشماره
که قلمی در دست جان گرفت و بیرون رفت
مجلسی بسلیمان که تاج و تاج را بر او نهاد و مطلقاً بشماره
که قلمی در دست جان گرفت و بیرون رفت

و بغایت و عاطفت پیرو خود بمراتب ملکیه فائز گشت و از دستار خلافت
نیز مفتخر شد و بسا صاحب تقصیرات بوده است او یکی از کلاما عصر بود
احوالش در اکثر کتب متداوله دیده شد و فاش در سده نهم صد و دوشه

مرقدش در بنجا را است

ذکر حضرت طاهر قدس الله سره العزیز

صاحب کرامات ماهر سید طاهر قدس سره از قطب المدار مفارقت
نکرده بعد از مبعثه و یا ماهی یک کف برگ نیب که تلخ ترین درختان
هند است خشک کرده بخور وی بعد از چند سده آنرا نیز گذاشتند

شریفش بکعبه عرب است

ذکر حضرت شاه عبدالعزیز شمری قدس الله سره العزیز

حضرت شاه عبدالعزیز شمری قدس سره میفرماید که من شبیه بدترین
حضرت بنم الدین کبری رحمه الله علیه معتکف بودم و بدو خوابی مشغول
شدم و در آن حالت بزرگی ظاهر گشت و از ما فرمود که بیداری شب و حاضر
چگونه است گفتم ایصال ثواب و از اهل قبر از روسته دارم که فیض روحانی

و جالبست و در مقام غیبی است
در هر پنجشنبه در مقام غیبی است
و جالبست و در مقام غیبی است
در هر پنجشنبه در مقام غیبی است

از اولاد او و از اولاد او
باشد اکثری از آنها بکلیه حال و تقوی
و الهیت علم و عمل آراسته و سجاد
فیض سران عالمیان اند و از تمام خلایق
بقدر اسب مشهور که قلمی از ایشان کرده اند

جایان سلسله میباشند از علایق و از علایق
سنگی از زبان و در هر یک از اینها
صاحب این خطه را با خود
کثیر و است اعطای امر با خود
فایده دیگر آنکه از این خطه
فرمودن آن حضرت قلب الاقطاب
عنه البلاد و مکان معلوم است

[illegible]

10

[illegible]

[illegible]

ذکر حضرت سید راجی دہلوی قدس سرہ العزیز

حضرت سید راجی دہلوی روح القدس حضرت دہلی بکینہو آمدہ بکلافت
حضرت قطب الدار متنازعہ مرخص ہوطن شد صاحب خانقہ بود و فرار او
ور دہلی است

ذکر حضرت مولانا فخر الدین چشتی قدس سرہ العزیز

از مکتوبات حضرت مولانا فخر الدین صوفی معلوم گشت که
حضرت قطب المدار قدس سره وقتیکه از سیراوار و انار به بلخ تشریف
برد در میان معتقدان آنجناب صاحب کمالات همراه بکثرت بودند
بعضی از آنها تجرید و تفرید اختیار کرده بخدمت شریف کسب و کمال حاصل
نممودند و هر روز خلقی بر او آمد و کامیاب میشدند و از او برقع و طهره و شسته و آغشته
و افضل و قاف و غیرت نقایب آقا حاضرین مغلوب الحال و سر اسیر میشدند و بسیار
شهرت شریف بر قبه پوش نامی روزگار آنحضرت بر لب دریای اتمات
پن پرچم دوداگر کس مال خود بر کشته بار کرده و ناخدا گشته نامند و در رق در
رطه غرق افتاد حتی که در آب رسیده به قانی بر لب دریا بغرض رفته بود

وینش بر زبان تصویر جهان را داخل
نقشات روی نودی و داسا از خط افق
بر طغات آسمان بر زمان نشان گذارد
از چرخه کارگران بالارفت با چرخ پیش
وسبکی شست و شو کلازان بوز
غایت بنانی فضل سرورده و جهانه
که در تیره بشوی قصوری با تکثرت است
نه خفیه صفا و دور مردم کل و سزا
الحیاء والا لوات یک

تصویر جهان را داخل
نقشات روی نودی و داسا از خط افق
بر طغات آسمان بر زمان نشان گذارد
از چرخه کارگران بالارفت با چرخ پیش
وسبکی شست و شو کلازان بوز
غایت بنانی فضل سرورده و جهانه
که در تیره بشوی قصوری با تکثرت است
نه خفیه صفا و دور مردم کل و سزا
الحیاء والا لوات یک

[illegible]

نقدیه الودایت و کثیفه التفصیل
قطب المدار انقضی در سراسر وقت
بلا کرد و در وقت انقضی در تمام وقت
نبوت و فوق المدار و در وقت
و کلاً علو من هن الی المدار و شغل الی
نقطه و در وقت انقضی در تمام وقت
انقضی و در وقت انقضی در تمام وقت
مستقره و در وقت انقضی در تمام وقت
سطوح است و در وقت انقضی در تمام وقت
تخلف و معلوم است و در وقت انقضی در تمام وقت
پیش و در وقت انقضی در تمام وقت
او با ان است و در وقت انقضی در تمام وقت
و کلاً است و در وقت انقضی در تمام وقت

و ویرای پرستیدند و آن روز را روز نوروز مینامیدند حضرت
قطب المدار عبد الله مصری را که یکی از جانبازان خاص بود در اینجا
فرستاد و گفت که کار از خا میفلان گرفته در دست لعبت سنگی خدانی
و ا پس شوی چنانچه وی همچنان کرد و دستش موم شد و خار پیوست
گردید عبد الله کار خود کرده باز آمد صداسی از لعبت برخواست و در
زمین غرق شد این کار از حرکات شیطانی بود نه لعبت سنگی که کار از
از سرخ رسانی معلوم گشت بر هم شده با انصوب که عبد الله و ا پس
آمده بود و دستجو بهر سانیده بگی فریاد و فغان کرده زار مینالیدند و با هم
میگفتند که از سحر معبودم را شخصه کشته است یا منتقل بجای دیگر کرده
غضبناک بر فرو دگاه شاه رسیدند حضرت قطب المدار از دور حجره
بیرون آمد و از آن مردمان مخاطب شده فرمود که چه ضرری رسیده
و چه آفتی بر پاشده از اینجا مردمانیکه سرخار آن فرقه ضاله بودند گفتند
که شخصه از شما افسوسه کرده معبودم را هیبت در زمین غرق نموده
در اینجا مخفی شده است حالا از وی قصاص می خواهم حضرت فرمود
معبود غرق نمی آید و انتقام نمی کند و کارش هلاک شدن نیست هیچ
فیمه شاتجب رو می نماید که سنگ را معبود فرار دادن و جیس و حرکت

نقدیه الودایت و کثیفه التفصیل
قطب المدار انقضی در سراسر وقت
بلا کرد و در وقت انقضی در تمام وقت
نبوت و فوق المدار و در وقت
و کلاً علو من هن الی المدار و شغل الی
نقطه و در وقت انقضی در تمام وقت
انقضی و در وقت انقضی در تمام وقت
مستقره و در وقت انقضی در تمام وقت
سطوح است و در وقت انقضی در تمام وقت
تخلف و معلوم است و در وقت انقضی در تمام وقت
پیش و در وقت انقضی در تمام وقت
او با ان است و در وقت انقضی در تمام وقت
و کلاً است و در وقت انقضی در تمام وقت
نقدیه الودایت و کثیفه التفصیل
قطب المدار انقضی در سراسر وقت
بلا کرد و در وقت انقضی در تمام وقت
نبوت و فوق المدار و در وقت
و کلاً علو من هن الی المدار و شغل الی
نقطه و در وقت انقضی در تمام وقت
انقضی و در وقت انقضی در تمام وقت
مستقره و در وقت انقضی در تمام وقت
سطوح است و در وقت انقضی در تمام وقت
تخلف و معلوم است و در وقت انقضی در تمام وقت
پیش و در وقت انقضی در تمام وقت
او با ان است و در وقت انقضی در تمام وقت
و کلاً است و در وقت انقضی در تمام وقت

و انقضی و در وقت انقضی در تمام وقت
مستقره و در وقت انقضی در تمام وقت
سطوح است و در وقت انقضی در تمام وقت
تخلف و معلوم است و در وقت انقضی در تمام وقت
پیش و در وقت انقضی در تمام وقت
او با ان است و در وقت انقضی در تمام وقت
و کلاً است و در وقت انقضی در تمام وقت

[illegible]

همسری نداشت و طش سیلخار صایم الدهر و قائم اللیل بود و یرا
کاملان فخر الدین ابرار نیز گفته و فاش بهاء ذابح در سه هشت قصد
گشته مرقد اطهر افغانستان است و هنوز فیض تصرف جالیست

ذکر حضرت یحکا رین قدس اللہ سرہا العزیز

شخصین مجذوبین بکارین کہ ہر دو مجذوب و محبوب حضرت
علام الغیوب بودند خوارق عادات و کرامات این ہر دو عزیز
بسیار نظیر پیوست ہر کہ نحمدت این ہر دو عزیز مشرف میشد
بے اعتبار تاراک شدہ مجذوب میگردد این ہر دو بزرگوارین
بعد از مشرف شدن بارادت و خلافت حضرت قطب المدارح صاحب
جذبہ قویہ گشتہ اند کیے از انہا در قیوم آسودہ و یکے در گن پور مشہور

ذکر حضرت مظفر حبشی قدس اللہ سرہ العزیز

حضرت منظر حبشی قدس اللہ سرہ امیر زادہ بود از امرای مجلس
روز کے بیکار راہ صحرا پیش گرفت و از نمر ایوان دور افتاد
دران وادی شخصی را دید بصورت درویشانہ و معنی از طریقت

[illegible]

[illegible]

بیگانه آن درویش ظاهر کرد که کیا گری هستم و قوتی دارم که بساعتی
 انبار زربخیز و زهره سی طیار میکنم همچو سخنان الباقرب و دلش بر بود
 چند آنکه شکار کردن ملتوی داشت و بوسے گفت که حضرت چندی
 بخانه ما تشریف ارزانے فرمائید او گفت من از صحبت امرای شریک
 میمانم بخانه تو چگونه روم شمارانیک طینت انجاشته مکالت کردم
 و رنہ حاجتی نبود مظفر بهر اسبے او اختیار کرد و اولتادی بود و نه دوستی
 و نه کیا گری نقد و مجلس آنچه که میداشت بطالافت اکیل بقبض خود
 کرد و او را مبالغه داده بصحر ا گذاشت و خود از نظرش غایب گشت
 پس آنرا غیر نے چنان گرفت که بدارالاهات مراجعت نفرمود
 بتلاش گیمیا سیاحت و زید روزے بحالت تشنگی سر اسیمه شده
 در بستان تلاش آب رفت شاه عبدالعفی قدس سره خلیف
 حضرت قطب الدار قدس سره نیز در آنجا بسایه درخت تشریف
 میداشت از نهایت شفقت او را آب نوشانید و پرسید که
 از کجا آمده و کجا خوابے رفت جواب داد که شمارا ازین چه کار
 هر جا که بخاطرم گذر و خواهم رفت مکر و ریافت نمود جواب داد
 اگر دانستم که مقصد بر آری بواسطت شما خواهد شد البته مضائقه

[illegible]

نقصا الله به ثابت يا ايها الدين
 انما اتوا الله في سبيل الحكم
 فيما مضى من ايامهم
 فيما مضى من ايامهم
 فيما مضى من ايامهم
 فيما مضى من ايامهم
 فيما مضى من ايامهم
 فيما مضى من ايامهم
 فيما مضى من ايامهم

در زمان شد شیخ استخوان و پوست و غیره هر چه از خوردنش باقی ماند
 یکجا کرد و در داسے مبارک بردسے گذاشت و گفت ای حاجبے
 در سفر مکہ معظمہ راہ آخرت پیش گرفتی اینچنین نخواہد شد بر خیر و سعادت کوش
 آن مردہ بیجان ریختہ پوست و استخوان بمشیت ایزدی زندہ شد شیخ
 در آن سفر شیر رام کب خود گردانید ایل قافلہ را از ادتیکہ بآن شیخ بود
 در میان گنجی در آن زمان حضرت قطب المدار نیز بر اسے حج مکہ معظمہ
 حاضر شدہ بود و در عین طواف شرف خدمتش حاصل گردید بعد
 فراغ حج بیت اللہ اتفاق حصول شرف ملازمت حضرت سید
 بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ مدتی ماند
 و سعادت گوناگون میگشت روزے اشارۃ از حضرت قم یعنی از
 جناب محمد ذکر یا شنبہ شد کہ این سعادت کیشاثر از خرقہ خلافت سرفراز
 کون زیبا است چنانچہ بنیال ادب التماس کرد کہ اگر از دست
 حق پرست حضرت چنان شود خوب باشد حضرت قطب المدار در
 حلقہ خلافت از کمال کمیت شامل فرمود و بر اسے هدایت خلق اللہ
 ہر ہمہ را فرمان کرد و مخاطرہ در خاطر باگذاشت کہ چنان نشود کہ فردا
 فردا ما مورسے ما جا بجار د و حضرت قطب المدار بر خطرہ ام

سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم
 سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم
 سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم
 سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم
 سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم
 سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم
 سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم
 سلسلہ اول و دوم و سلسلہ اول و دوم

بعض بیان شدیدی آنجا و
 اول افتخار سوختن سلسلہ
 و غیرہ از افتخار آن فعل فوہ و دیگر
 قابل قبول عقل سلیم و در اصل
 مستقیم از اندیشه چاقکہ بیان
 ابتداء استقرار یافتہ است
 موفدہ در رستہ مقتر شہ
 بنابرین اولاً بتجلیم قرآن مجید
 سلسلہ دفعہ و پیرا خیت از حدیث
 حقیقت اینست کہ حسن از حدیث
 نماید بپیر ریافت کہ یعنی سوختن تعلیم صلیت
 شے انقلاب ما بیت و سے بپیر اسلہ
 بر آن صاف از اسم فراتش بعد از قرآن
 آمنت و فاکتہ لیسہ آید اما سلسلہ
 نشت یعنی زنجیر است و اصطلاحاً فاکتہ

از

[illegible]

سعی فرمودیکه از کلمات اعظم باشد در سنه نهصد و هشتاد و پنج
هشتم ماه ذالحجه ازین در مکافات رجب هستی بر بست

انا لله وانا اليه راجعون

ذکر حضرت قاضی سید فاضل قدس سرہ العزیز

حضرت سید خاصہ قدس سرہ ویرا حضرت قطب المدار درون
خاصہ میفرمودند در القاب و سق قاضی محمود مرقوم ساخته
صاحب شریعت و سالک طریقت و واصل حقیقت علیا
مالک اذنہ فیہا حا کو خطہ بہر ارج وارث انبیاء قاضی خاصہ
اخفہ اللہ تعالیٰ بما اخفی اولیاءہ مرید مقبول محرم اسرار

خونیدگار قدس

ذکر حضرت عبید اللہ قدسی قدس اللہ سرہ العزیز

حضرت عبید اللہ قدسی قدس سرہ بزرگے بووبیکے از خلفاء
حضرت قطب المداقدس سرہ کمالائش و خرق عاداتش
مشہور زمانہ انداز انجملہ بیکے انست کہ در او اکل حال بعد افطار

و ما خلقت الانسان الا لعبد و ان است به جهنم
این گروه صفوت پزیده از شرع است
غلات و اشکاک و اشتباه و اندرین
از ارجح فی دین الله بطبع و اندرین
میزبیم چهل تا که از رده استقامت از رده
در میان باطن و اقسام میگرداند و درون میسرم
که خجسته دلت حدیقه میسرت طالع و الا
طریق حقانست اندر باره ایمان و جان
پایان است و خصوص گفتن چنین است
یا مقبول

حق در سرشاده خالها و نمکها
حدود لایعده و در طبق قواعد محمود
محمودی بکار برده در باقاعت دین
و اعانت رسول این صلعم و مالک
عباد الله بمنزل مقصودا علی
و با خلقت این و الا نشاء
تا است به بهم عالی

۳۱
 کبریا و غلبه و تجوید و اعطای راس
 بطلان و غلبه و تجوید و اعطای راس
 چون قادیان شاه شام استقام و غلبه و تجوید و اعطای راس
 کرده بار و شیب و زندگانی را بخوبی و غلبه و تجوید و اعطای راس
 مبدل یافته بجان آمده از کمال و غلبه و تجوید و اعطای راس
 طبیعت دست خالص است و غلبه و تجوید و اعطای راس
 تحصیل است و غلبه و تجوید و اعطای راس

قلب المدد را یافتند و بقصد مبعوسی حضرت مشرف گشتند و وقتی به
مشائخ و مریدین بدر بار حاجی موصوف بود از ان میان شخصی
سه کرد شیخ از خادم فرمود که در یافت کن که اینکس چه گونه
حسرت برد و سه عرض نمود که دوازده حج متواتر کرده ام
اسال مقسوم خراب بود و در اوج کبر است حیف که بی نصیب
از ان سعادت افتادم حکم داد که همه حاضرین جلسه غسل کرده
احرام بپوشند اصحابش همچنان کردند باز گفت چشمان خود بند
کنید او شان فرمانش بجا آوردند و خوشین را یکمه مغفله یافتند و بهر
حاجی مدد و سعادت حج اکبر حاصل نمودند و نیز بعد خاکبوسی آستانه
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بهر ایتیم زیارت مزارات
بزرگان دین و از بعضی مشرقیات شریف برداشته در نجف اشرف
رسیدند و بر آستانه مزار اسد الله الغالب جلیم نیاز سودند شیخ از خادم
کرد که جماعت خاص مردمان بر اے صلوٰۃ چاشت طیار شود
چنانچه صلوٰۃ و تمکیه سلام کردند بمقامیکه بودند رسیدند همچنان
قصص و حکایات عجیبه و غریبه که از سه بوقوع آمده نقل کرد
آنجناب حاجی عبدالنعم ابراریدینا شد و دوازده سال از جنس

سید احمد زوڑی صاحب
میر جنت آباد کا الغرض حق شناس
یا حسینی برادر ادیب شیخ
نظر امید بود و خدای نیکو که
عظمیٰ تشنگ در پیاسه اندرون گام
اروزش بے تابانی کرب

وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از آتشین برآورد
بر بیان تفکر و فرورده دست اعدا
نویسندگان و مجاهدین

کتابخانه

ببر و بکار
ببر و بکار
ببر و بکار

شده قایلند و اکثری بر عدم
نیز کج خلقانه کرده

حق تعالی
 خیر معاوضت داد که او شیخ
 قلم عزیز شواصل از دانش
 ساجد شنید انجام می
 یکو شنید و چونان زیاده
 ثمره و فواید بسیار
 تحقیق نقل شده و فواید
 بر فیض حرار

این و به خود آن که مانند عین و نور
 در ذکر او اسرار و حقیقت پر نور
 باین و به جانفت غزل نقش با ستاره
 بر پیشانی رخسار که چو سیل از این آب
 میوان شده فغان گنج گشته در راه
 و در فن بجای آوردند و آمدند
 باین و به خود آن که مانند عین و نور
 در ذکر او اسرار و حقیقت پر نور
 باین و به جانفت غزل نقش با ستاره
 بر پیشانی رخسار که چو سیل از این آب
 میوان شده فغان گنج گشته در راه
 و در فن بجای آوردند و آمدند

کفر کفایتی تمام نیست آوارگی
سازند و گویند که کفر کفایتی نیست
و سزا آید که کفر کفایتی نیست
و سزا آید که کفر کفایتی نیست
و سزا آید که کفر کفایتی نیست
و سزا آید که کفر کفایتی نیست
و سزا آید که کفر کفایتی نیست
و سزا آید که کفر کفایتی نیست

و با اتفاق راسی علما دستار از دست حق پرست و سبب بسته شد
بعد حصول افتخار این نعمت از والدینم اجازت دهانیده بهم بر لب
خود برد و سیر و سیاحت فرموده بمقام نجف اشرف از حضرت
قطب المدار پیر خود که بآن مقام منزه و بود و تدبیر و سعادت
خدمت مشرف کنانید و در آنوقت حضرت سیبی به دست مبارک
سید اشت بن عطا کرد و فرمود که این را بهو بکمال ادب آن
بگرفتم سیبی چه سیب که مشام روح از خوشبویش معطر خوشبوست
چه خوشبویی که دماغ چاهم بعبقیر لطیف طالعین هنوز فراموش نکرده ام
حضرت در تبسم آمده فرمود که اسے عزیز در جوهر انسان هم طلب
خوش لازم است و اگر این نیست بهیچ نیست چمن شور
بکار نیاید و عبا و قبایع سودی مدد بکمال جبارت التماس نمودم
که معرفت حق تبارک و تعالی چگونه میسر آید فرمود اسے مسعود
اول خود را بشناس من عرف نفسه فقد عرف ربه و بدانکه
تو کیستی و هر کجا آمده و باز کجا خواهی رفت و درین عالم برای
چه آمده خالق مطلق ترا برای چه آفریده است و سعادت
و شقاوت تو چیست اول از اینها آنگاه که لایست و صفاتیک

طرح و طرح شکرت که در حضور پدید آمد
زبان و زبانت که در حضور پدید آمد
زبان و زبانت که در حضور پدید آمد
زبان و زبانت که در حضور پدید آمد
زبان و زبانت که در حضور پدید آمد
زبان و زبانت که در حضور پدید آمد
زبان و زبانت که در حضور پدید آمد
زبان و زبانت که در حضور پدید آمد

رسیده جواب قول اول سلسل
بودن سلسله در سلسله یک منظور دلال
آید از است آمده هر چه در عالم
تخلی استی کفایت میکند و احکام
اجبه است بله این سوال کا
خسکنا تفصیل فی فیض کمال
و انچه که در این عالم کلام
اصول و کمال بشر بنده و جهان
مهر که فضل و کمال

[illegible]

[illegible]

دوای مخالف فقط سینه زوری کند
در این طریقه باید در برادران
چندان سینه زنی نباشد
که بپایب در است و دعوی نمودن
استقامت است و آن اظهار نماید
مستکن سینه زنی را که از شریعت
مستکن سینه زنی را که از شریعت
مستکن سینه زنی را که از شریعت

رومانه ببرکت لعاب دهن شریف که از جام خوشگوار شش
سیراب شده بود و یک از ذوی علمان گردید و بعد از فراغ علم
بنحیست حضرت داوودی ماند اسمش حافظ محمود سلیم بود و نسبت
بیعت شیخ موصوف هم در آخر منقصر شد شیخ و سبب بسیار غریبه
مبدأ اشت الغرض شیخ بعد فراغ علم مدرسه قائم کرد و کمال سعی
طلبه را تعلیم میداد و در نه همین شغل داشت مگر در خاطرش از ابتدا
این امر ممکن نبود که علم معرفت علمی دیگر است و این علم ظاهر
حجاب الاکبر است در تلاش علم طریقت از والدین اجازت
گرفته بیکه معظمه حاضر شد و از حج مشرف شده راه مدینه طیبه پیش
گرفت و آستانه مبارک را در چشم معرفت و کشید اتفاقا
از حضرت محمد و سید حسین الدارینی مدینه که خلیفه رسید
حضرت قطب المدار بود ملاقی شد و بمعانه بعضی تصرفات که
از خلیفه مدوح وید نهایت سرور شده درخواست بیعت
نمود مگر و سبب منظور نه داشت و گفت که نصیب تو است برادر
از دیگر بزرگ است چگونه بجلقه ارادت گیرم مجبور شد و سبب
از انجار راه ایران پیش گرفت و شیخ بتلاش مرشد سیاحی

در این طریقه باید در برادران
چندان سینه زنی نباشد
که بپایب در است و دعوی نمودن
استقامت است و آن اظهار نماید
مستکن سینه زنی را که از شریعت
مستکن سینه زنی را که از شریعت
مستکن سینه زنی را که از شریعت

مکره القیوم

این بحسب المصلحه از ادعای
و یکشت سوء و جیدی شافعی
و یکشت سوء و جیدی شافعی
و یکشت سوء و جیدی شافعی
و یکشت سوء و جیدی شافعی
و یکشت سوء و جیدی شافعی

نام او را سوسو خوانند که در کتب معتبره
 در بیان شیخ احمد بن محمد بن علی بن
 از زاد بوم آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره

صاحب گلزار اوتاد ذکرش بشرح و بسط نموده در اینجا
 گنجایش ندارد و یکی از مرتاضان کامل است و فاش در
 مشتق و چهل و یک ماه ربیع الثانی مرقداطرش در ملک
 تبرها واقع است

ذکر حضرت ذوالنون بهقی قدس سره العالی

صاحب سراج الهدایت اعنی شیخ المسلمین شاه نصیر الدین
 مینو بیگلری ذوالنون بهقی بن یحیی بن محمد دوم محمدی بزرگ
 بود جلیل القدر و در کتب معتبره که از تصنیف اوست می
 که آکتاب علوم ظاهره از والد بزرگوار کردم چون که مرا
 از بدو سن شعور شوق مطالعه کتب تصوف بود ازین وجه
 بکار می دیگر نمی پرداختم بعد وفات والدین اتفاق بعض
 ضروریات خانه داری بهم می افتاد و وزی براسی
 خریدن چیز می به بازار رفته بودم بر دکانی بزرگ را

فوقین را خود کتب معتبره
 در بیان شیخ احمد بن محمد بن علی بن
 از زاد بوم آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره

صاحب سراج الهدایت اعنی شیخ المسلمین شاه نصیر الدین
 مینو بیگلری ذوالنون بهقی بن یحیی بن محمد دوم محمدی بزرگ
 بود جلیل القدر و در کتب معتبره که از تصنیف اوست می
 که آکتاب علوم ظاهره از والد بزرگوار کردم چون که مرا
 از بدو سن شعور شوق مطالعه کتب تصوف بود ازین وجه
 بکار می دیگر نمی پرداختم بعد وفات والدین اتفاق بعض
 ضروریات خانه داری بهم می افتاد و وزی براسی
 خریدن چیز می به بازار رفته بودم بر دکانی بزرگ را

از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره
 از دیدن چهره آن بزرگوار در کتب معتبره

جای فرزند و در قرن که چنانست
از حق و عاقلان که بر دانا سینه
بسمت غیر محافظت از بسیار
بسمت بناس که آن فرشته دوم
بسمت بناس که آن فرشته دوم
والنگاه به دار است سنان که جان
نمیزین بفرماند که در وقت عبادت
راه حق را خواهد بود در حق و سر

منی کند والد ماجدش پیش طبیب بر و حکیم و سید را دیده گفت
که هیچ عارضه نیست چه علاج کرده شود از آنجا واپس می آمد
که حضرت یادگار محمد خلیفه حضرت قطب المدار از جاسک سیر
نموده تشریف آورد پدرش عرض نمود که این طفل علیل شده است
و بشیر رغبت نمیکند حضرت مخدوم او را دیده گفت که این کودک
را هیچ عارضه و آسیب نیست الا با عشی ضرر و لاحق شده است
که از موجب علالت است گفت آن چیست جواب داد
که دایه اش را طلبید تا راز درونی آشکار گردد و دایه حاضر آمد
شیخ گفت بپرست که است عرض کرد بچانه ام می خسبم فرمود
تا وقتیکه از ~~شماره~~ هرگز این پسر شیر نخورد و فرافتن
شاق است این کلکات ~~و~~ شیخ شنیده با راسه ضبطش نمائند
و اشک خورن از دیده اش چکید آخر گفت که او فوت کرد چگون
خواهد شد گفت آزار و دزدیم آرو سیه مرده بجا زاپیش کرد
شیخ آن طفل را بر تخته زمین نهاد صابزه زاده لوکان لوکان بزرگ
رفت و او را بچنانید که معاشتم بکشد و دور تبسم آمد دایه هر دور
در آغوش شفقت بگیرد از کمال محبت هر دو با هم شیر نوش کردند

باز هم از کجاست تمام آن مقام
از دست نماند تمام فانی غنچه در زمانه
کوفت از یاد و انوره شانهای بنجار
در وقت و فغانست چه مقصود پس
با و نکلاص که بر آن دین آسمان فدا
بسان که او یک دل الهی را بداند
که بسط بزی علاقتش تمام اراد
شکر که استغفار
ایل صفای سحر و جادو و جادو
نظاره گر بیان با خداوند عالم را
قول قدوس که کونست روزی
خوبه طبیب و منسوب شده بود از
نمایم افحال آبی تا هنوز خفا
چو گلزار سبز سینه چرخان
خطی و نشانی که از کجاست
بر خاسته از آقا و عالم از کجاست
و غرضش خواهد شد که در کجاست
نماد و تحقیق این معنی صورت شمار و انبار
که از کجاست قدم از کجاست و کجاست
خواه بطریق مراقبه و صورت علم
آتش کس از کجاست که چه بعین ظاهر و باطن
کن تا اصل حقیقت کجاست که باطن را

دین

و مرقدان بزرگان مروج بر زمین
ایضا هلاله خالی علی سیدالارکان
مکتوبه راجع اسم جمیعیت موجوده
بر سر بزرگان خسته نهاد و در دارالنور
دیدار از تراب نشور و سیدالارکان
طی نور قدس السیدالارکان اولادین

را البس غو حضرت قطب المدارا و راعبد الرحمن مکرم گفته یا و میفرمود
و کمال شفق بر روی سید ول میداشت بدین سبب
بعالم بلقب مکرم مکرم شد و در خزینة الاررار و دیگر صحائف
احوالش بشرح و بسط مندرج است مختصره ازان انتخاب
نموده شد و فاش در سینه مشتق و مشتق و گشته قبه انور در محمود آباد
نور آگین است

ذکر حضرت محمد اکرم مرتاض قدس الله

سره العزیز

حضرت محمد اکرم مرتاض قدس سره ولی بود و روی صفت
رحمت چنان بود که پایانه ندارد هر کس که غرض خود پیش
برد و بانصرامش کوشیدی در او اکل اجلوم ظاهر
کوشید و دوازده حج پیاده پاکرد و سوائے لباس بدن
نزد خود نداشت و هر نقد و عین که آمد و بزل سکینان
نمود و اگر کسی در مصائب صعب مبتلا گشته و جانبر

خاس مکتوبه واقع اند و قاضی سیدالارکان
مکتوبه راجع اسم جمیعیت موجوده
بر سر بزرگان خسته نهاد و در دارالنور
دیدار از تراب نشور و سیدالارکان
طی نور قدس السیدالارکان اولادین

عبد القادر بابا انور و قدس سره
نقطة سبب لقب جانین غنی این است
که حضرت شاهجهان سیدالارکان
مکتوبه راجع اسم جمیعیت موجوده
بر سر بزرگان خسته نهاد و در دارالنور
دیدار از تراب نشور و سیدالارکان
طی نور قدس السیدالارکان اولادین

نقطة سبب لقب جانین غنی این است
که حضرت شاهجهان سیدالارکان
مکتوبه راجع اسم جمیعیت موجوده
بر سر بزرگان خسته نهاد و در دارالنور
دیدار از تراب نشور و سیدالارکان
طی نور قدس السیدالارکان اولادین

بانی قطب المدار الفنا عفت
والشیراز از صلوات الله علیها
بند دل افام و شکر اکر ام قنوت
بدر گلار است بیجا و قنوت
و سالک انفس کیش در ذیل غایب
مذکور و فایده است دیگر لا اله الا الله
مذکور و فایده است دیگر لا اله الا الله
مذکور و فایده است دیگر لا اله الا الله
مذکور و فایده است دیگر لا اله الا الله

طبیعه ارشاد کرد که معاهده این جوان بکن او گفت و رمانش
از آنکام خم بیرونت و اینکس زود بکاک خواهر شد بهم برآمد
و پوست انار که در اینجا افتاده بود بر جراحش گردانید پس
زخم صورت اندمال پذیرفت و صحت کامل یافت قدری
نگ بوقت رفتار معلوم شد عرض نمود که از زوای
دارم که بتوجه حضرت سعادت بجهت هم اگر حاصل آید از
بیده نوازی چه بعید باشد غرض که در زمره مریدانش درآمده
ملتی رفاقت شد منظور داشت و بسفر مکه معظمه رفیقیت
کرد و بعد زیارت حرمین شریفین زاد الله تعظیما و تکریمها
و بعد از آنکه در آنجا خلع ایش بسیار انظارش
میکشیدند و شرف بقدری ایش گشته بخدایت شیخ حاضر بوده
در ملک شام آنهمه سیر و سیاحت فرموده همیشه فتنه که حضرت
قطب المدار قدس سره را در شمار راه یافتند و می بجانب
ماوراءالنهر میرفتند همه را شرف نیاز حاصل شد بهر ایش
در قی زمانه بسر کرد و در روزی پوستانه شخصی نزد حضرت
شاه بهر ار کرد آن پوستانه و یک دستار او شان کرد

از رویانیت المراجعات
سیدالایدر رسالت پناه در دست
فداه علیه السلام علیه السلام
سرمدی گشته است و دیگر زنگار
صاحبان خانوادگی و دیگر زنگار
بزرگان استیلا و اصل این فیض
و ادبیت قطب المدار هم در
صحت یقین قطب المدار هم در

اسرار صافی قلم لایق است
استیلا است و دیگر زنگار
معلقه ملک بک خضر است
بلکه افکار انبیا و اولیا بجانب
بلکه افکار انبیا و اولیا بجانب
الو قباله پنجاه و یکم
نصرت و از آنجا ایداع و از خدمت
اشرف جهانگیر شریف آفرین

عشق و محبت و از آنجا ایداع و از خدمت
اشرف جهانگیر شریف آفرین
عشق و محبت و از آنجا ایداع و از خدمت
اشرف جهانگیر شریف آفرین
عشق و محبت و از آنجا ایداع و از خدمت
اشرف جهانگیر شریف آفرین
عشق و محبت و از آنجا ایداع و از خدمت
اشرف جهانگیر شریف آفرین
عشق و محبت و از آنجا ایداع و از خدمت
اشرف جهانگیر شریف آفرین

۱-۶
کمال به ادبی است در غایب
اولیا و الم و دوجیب کفر و فطانت است
پیدا مریه ایشان پیش خاوار است از حق
عقلی علی و که در علم بین از حق
طوا کف اولیا اکرم است و فدا شود
خود در شان دوستان خود

دارنودا پیکر فیضی و اگر شاه نمود
 غلام در کالی واقع شده است
 اگر آن فقید سبب قطع سلسلہ بودی
 در غلظت ان شان کے اجازت ازان کرد
 بجز از تمام چه تصور حق
 و اجازت سلسلہ داری حضرت
 عجلہ القدوس لکھنؤ است
 کہ اکل اول بر ال چشت است
 و قطب عالم است از حضرت دلوش
 قاسم آؤ دعوی قدس سرہ میدارد
 و حضرت شاہ آبادی حضرت
 بابا جلیل الہ آبادی و دراز حضرت
 شیخ افضل الہ آبادی ہمہ از پیران
 خود اجازت سلسلہ داری دارند
 و شیخ احمد سرہندی کہ نہایت باطنی

بسوی دارالبقار حلت نمود

ذکر حضرت خضر حنفی قدس اللہ سرہ العزیز

صاحب کنز الحقیقۃ یعنی حضرت حبیب اللہ شاہ مدراسی میفرماید
 کہ گروہی را دیدم بحالت درویشانہ بمقامی حلقہ زدہ تمام
 شب مشغول بذكر الہی ہستم مانند درویشی دران جلسہ فقیرم
 مشغول شدہ لطف و علاوے کہ بآن شب یا فتم آنرا فراموش
 نمی کنم سر حلقہ ایشان حضرت خضر حنفی بود و آن جماعت بحد
 ارادت بخندست و سے داشت و سے ہر روز او شانرا
 تعظیم میکرد و سے بلخ در ترتیب تربیتش ہی کرد شیخ بسیار
 صاحب کمال بود من استفادہ محبت از حضرت مخدوم
 شیخ تہلول سیاح داشتہ بودم دران ہنگام حضرت قطب الدار
 ہم از جانب کاظمین شریفین تشریف آوردند آوازہ کرت
 حضرت او شان شنیدہ اشتیائی پیدا گشت خواستم کہ بخدمت
 حاضر شوم سببہ بائل شد کہ از رسیدن معذور ماندم شی در ان حالت
 بر لبش ناکاسے میطلبیدم کہ خضر مدوح تشریف آورد و گفت کہ بخدمت

شریعت ظاہری است
 مقامات از ظاہر شیخ حضرت بود و شیخ
 اجازت سلسلہ داری بسیار و شیخ
 در محلات غلویت سلسلہ داری
 باید دید حضرت حنفی پور چنانچہ
 واقع در عروج و نزول حضرت
 شاہ عبدالرسل قدس سرہ مغلہ
 سببہ پیر بیان صاحب قدس
 و اجازت سلسلہ داری از حضرت
 پیران صاحب اوراد و شیخ
 پیران صاحب اوراد و شیخ
 حضرت شاہ غلام احمد قدس سرہ
 شاہی را در سلسلہ داری دیدار

دارنودا پیکر فیضی و اگر شاه نمود
 غلام در کالی واقع شده است
 اگر آن فقید سبب قطع سلسلہ بودی
 در غلظت ان شان کے اجازت ازان کرد
 بجز از تمام چه تصور حق
 و اجازت سلسلہ داری حضرت
 عجلہ القدوس لکھنؤ است
 کہ اکل اول بر ال چشت است
 و قطب عالم است از حضرت دلوش
 قاسم آؤ دعوی قدس سرہ میدارد
 و حضرت شاہ آبادی حضرت
 بابا جلیل الہ آبادی و دراز حضرت
 شیخ افضل الہ آبادی ہمہ از پیران
 خود اجازت سلسلہ داری دارند
 و شیخ احمد سرہندی کہ نہایت باطنی

در حال درگذشتن صفتی بود که در آن وقت
 بر او وارد و انتقال بطریق حضرت شایسته
 سرور شاد و فرموده اند و نیز در انتقال
 از عالمی به عالمی که در آن زمان است و سوسه خفا بکلیه
 اظهار نمی نمایند جا نیست و نیز در انتقال
 از عالمی به عالمی که در آن زمان است و سوسه خفا بکلیه
 اظهار نمی نمایند جا نیست و نیز در انتقال

حضرت نه رسیدی عذری که معذور کرده بود اظهار کردم اواز
 خدای تعالی دعا خواست او تعالی بمرکت دعایش مرا ازان
 بلا نجات بخشید یا مردان همراهی شیخ بر آستانه مبارک
 حضرت قطب المدار رسیدیم و از انواع سعادت بهره یاف
 گشتم و اجازت بجهت هم ازان جناب حاصل کرده مفارقت
 اندوخته و نیا و آخرت بشدم و بخدمت اشرف مدتی بسر بروم
 مدارج آنحضرت پس عظیم اند که طائر خرد با وج آن نرسد
 و شهباز فهم بعروج آن سر نکشد پس مرا اجازت شد که جانب
 سیستان رفته بهدایت خلق اند مشغول شو چنانچه از اینجا
 رفته بکار خرد ما مور شدم الغرض حضرت حبیب آل سر شاه
 قدس سره در سینه هشتصد و چهل انتقال فرموده و از سرش
 در سیستان واقع است و هجوم مردمان در عرس آنجناب
 بماه ستم میشود

ذکر حضرت سید محمد باسط پارسا قدس سره سره العزیز
 حضرت محمد باسط پارسا قدس سره سید زاده بود و وطنش در انتقال

و در این قطب المدار رسیدیم
 سرور شاد و فرموده اند و نیز در انتقال
 از عالمی به عالمی که در آن زمان است و سوسه خفا بکلیه
 اظهار نمی نمایند جا نیست و نیز در انتقال
 از عالمی به عالمی که در آن زمان است و سوسه خفا بکلیه
 اظهار نمی نمایند جا نیست و نیز در انتقال

بنا بر گفته اند و انتقال فرموده اند
 کمال اغراض آنحضرت را در شرف
 بود و چنان خدمت و نیاز نوری
 اظهار

حضرت ابی‌نضر انصاری قدس سره
 بنام خداوند متعال و بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی‌طالب
 علیه السلام و در بیان احوال و مناقب
 و در بیان فضیلت اهل بیت
 علیهم السلام و در بیان احوال و مناقب
 و در بیان فضیلت اهل بیت
 علیهم السلام و در بیان احوال و مناقب

ذکر حضرت محمد فاروق خاکسار قندهاری قدس سره العشره

حضرت محمد فاروق خاکسار قندهاری ولی بود از مشایخ
 کبار سکن شریف در قندهار بود در فهم و فراست نظیر
 نداشت روزی حاکم ویرا طلبید و گفت میخواهم که ترا دستور
 خود سازم منظور نداشت و گفت خواهش چنان وزارت
 ضرور دارم که زوایا نداشته باشد و نیابت شایسته میخواهم
 که با ویدمان چند روزه چند آنکه ترساک از تو ششم ندانم
 قدر حاکم حقیقه را خواهم انعامت از عنایتش چه بعد باشد
 که مرا یکی از نیکان شمارد و از نعمت دنیا که ملعون و مردود است
 علمی و مسموم و بان شدائد و صعوبت بودن که حفظ و لفظی افزاید
 در طلبش خواهم که بشید انشاء الله تعالی حاکم انگشت حیرت
 از سخنانش بدندان تفکر گزید و محمد فاروق از اسباب غایت
 معطر روانه شد و بعد طمسافت از شرف زیارت خانه کعبه

که این مردان از شما جوانان
 خواصند و سبب لقب یارین
 آنست که یک سال متوازی با
 جیب یک کپلان اساده با ویدمان
 جمال الدین را جانم میزدند از آن
 که روزی حضرت خواجه ابوبکر
 از آنست که در دین و دنیا
 ساعت طراوت و آفرین بر دست
 شمع جان جانی نیت یک صد و یک
 این سال یک جلد در آن وقت
 با کوه بود و انتقال حسن در آن
 اما خدایا بکار بر و خانی غنی
 جالست بخدی که از آن وقت
 هم همراه عرفان و آن وقت
 بر اساطیر و سبب احوال و مناقب
 مالیده و سبب احوال و مناقب
 که با دیده و سبب احوال و مناقب
 بیرون آمد چون مریدان و مستقالات
 ایشان از این طریق دیدن ایشان
 اکنون طریق اختیار کردند و در
 خلاصه مداریه آورده است
 المدار

عالم است و عالم دوم است پس بین این دو عالم مدار
 و حرکات و سکنات عالم غایب است و در
 کبریت که عالم غایب است
 بنام عالم غایب است
 هر چه هست از دم است اگر دم
 با آنکه دارد و چون در دوزخ است
 صلی الله علیه و آله و سلم
 المکمل فی حق العباد

مشرف شد و از انجا بر آستانه اکر حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم همین نیاز بنجا پاک سود و در الوقت حضرت
 قطب الممدار نیز در آن حرم محترم حاضر شده بود و انداز او شان
 مفاخرت اند و زوارین شده رفیق سفر و حضرها نه چونکه ستاره
 بخت بلندیش با و ج ترقی بود بانکه زمانه از خرقه خلافت
 منتقش شد الغرض در سنه مشقصد و پهل باه ربیع الاول متوجه
 عالم بقا شد و از پیر انوار در چین است

ذکر حضرت شاه حیات پانی پتی قدس الله

حضرت شاه حیات پانی پتی قدس سره صاحب کمال بود از
 کمالات پیشین محمد اصغر که برادر عم زاد وی بود در کمال جوهر
 قابلیت بعالم شباب نامی شد و زنی با هم بخت پیش آمد شاه
 حیات گفت که خالق مطلق حیات و حیات ابدی عطا
 فرموده و در جوابش محمد اصغر گفت که نفوس مستعار چند روزه

عیب الممدار است شاه
 قیام الله قوتی نوشته اند بدانکه
 و این شاه را از او ایستادند
 از آنکه بیست و پنج صحت نباشد
 بدو در وقت این شاه در خانه خود
 میروند و در میان او سکه نقره

فیصل المصلح انبیه من انبیا
 و این دولت رو به بخت و عبادت
 تمام عالی است تا اگر انجا را نماند
 اما بر پیش از و سبب یافت و این
 اگر چه بظاهر بنواجا انبیا اندیده بود
 چنانکه او کس رحمت الله علیه در حقش

والکذو الفصل فی شیهه
 از کتاب تفاسیر الاحیاء فی سبیل الله
 بر کتاب احمد و کلام را به سبیل الله
 او سبب بلیج الدین است و لقب
 او شاه جلال و خواجه کلینور است
 شایع است و از این چهارده
 فی المصنف حضرت رسالت پناه
 علیه الصلوة والسلام برسد
 در کتب

جنت بستان غلام حسن دیرم و امیر اکبرین
کر حضرت خضر علی السلام و امیر حبیب جوان
سردار و نایب و شرف و جلال آورده در
والسلام رسالت پناهی علی الصلوٰۃ
سر چهار یک پادشاه و السلطک بنده است
ازین عالم نقل خواهد کرد و میان
این جوان قابل سلطنت
پیش از حضرت دست حق پست

گلستان ویرانه بر گروانید و در ریکیه معین داشت موقوف
گشت اهل و عیالش بگردش افلاس در آمدند و از سر اسکی
رو بر ملاک نهادند و در سه حضرت سلیمان مینی خلیفه حضرت
قطب المدار که بهدایت خلق الله مامور بود و متصل آن باغ
قیام ورزیدند و در ویش از بهر اهریانش بتلاش آب رفت چاه
خشک وید باز گشت و حالتش از شیخ عرض کرد شیخ در آن
باغ قدم رنجه فرمود و بر لب چاه رفته ظرفی در آن انداخت آبی
پدید آمد باغبان از دور عاينه این حال کرده بخدمت شیخ حاضر
آمد شیخ بر عسرت وی رحم خورد و دود بخوس فرمود و باغبان عرض نمود
از روزیکه باغ در تپا ہے آمد مالکش انچه وجه کفایت هسته
کرده بود موقوف نمود و سه سعادت بخت که در اینجا حضرت وفی
بخشید عزیزین ذات بابر کات چشمه جاری شد از عنایت چه بعید
که باغ باز رو بتازگی آورد شیخ گفت انشاء الله تعالی همون که
این کلمه بزبان قصاتر جاننش آمد استخباریکه بصورت گدای بینوا
ایستاده بودند هکی حلیه سبز و زک کشیدند و سر سبز و شاداب شدند
و شیخ چند سے در انجا قیام کرده مشغول بهدایت و ارشاد گشته و

بنیاد حضرت آن سعید ازل دایم
نموده بشت آن مقام بدین
نیز انشته فرمود که قائم مقام بدین
آن زمان معلوم شد که آن جوان
شاه جهان بن جهانگیر پادشاه است
پیش از حضرت از کمال تمایز
شاه جهان را حواله خواجگان پیش
فرمود تا سعید اندر اقبال نماید و حد
موقوفی بر این فقره از کمال دزد
حضرت خواجگان خدمت می یافت
جان آن جوان مذکور به فیض نام و کرد
انواع توفیقات از رانی داشته

در علی صفات است و از
کلمات آنست که قطب مدار علی السلام
نارنجی پس بیان قدرت و خلق
از عرض و از قدرت و خلق
لوب قطب مدار تا ازین است
دلی بود در کتاب خود میزدی ای
ظلمت انچه فیض الودع نمود و ازین
توسید میزدی سید جعفری که ازین علم

بجای خود چهارم میگویم که کی را از نزد
 چاره نیست میگویند که آن حضرت مادر
 پدر مادر ندانم فی جملگی بود این چهار
 کمال فقر و تنگدستی جواب فرمایند
 جواب بزرگوار حضرت قطب الانظار فرمایند
 قطب المدار قدس الله سره و السلام
 اما اول این خطافاده بود
 دوست علی السلام خطافاده بود
 فوت مردمان رویت هرگز دوست
 علیه السلام بود چون یکبار رویت
 باری تعالی دیدم با شرف و بزرگواری

اتمس حصول بیعت وی قبول افتاد و بزرگوار اهل حق در آمدن
 هر دو بزرگوار را حضرت در اینجا گذاشتند و ذات گرامی
 را در برایت خلق الله مصروف فرموده عطف عنان توجهت
 تبیین که زمین بخشی آنجا ملاحظه نظر بود منقطع ساختند و آن
 هر دو اهل کمال بآن مقام فروکش بودند روزی طفلی را که
 برای جی چراسیدن کوفته اند بصحرای رفته بود و مار گزید و زهر
 موثر گشت و بهقانی و پراورید گرفته میگفت که نظر شاه خلیل الله
 بروی افتاد و پیش خود طلبید و گفت این طفل را چه شده که بدین
 حالت رسیده احوالش و بهتان بیان کرد شاه دست حق
 پرست بر آن کوه نهاد و زهر فرو شد و حالت خشنی دفع گردید
 در آن زمان شاه کمال هر آنی که با پدر خود حسب الطلب
 با و شاه بمن رفته بود بلا قات آن برگزیدگان عزوجل فائز
 بود و بصحبت شان چنان خطی یافت که تارک گشته چنان داد
 ریاضت داد که منظور نظر حضرت ملا نظام الدین اقامه و پیشرفت
 بیعت و خرقه خلافت مشرف شد و عمر عزیز را در خدمت شان
 گذرانده اکتساب کمالات می کرد میگویند که وقتی شاه کمال هرگز

دین چه عجیب است اما لکن با
 بعضی جاویدان باری تعالی که مقدار
 هزار سال و بعضی را یک نیم هزار
 سال کرده است اگر در باب
 انسان که است اوست که انسان
 مکرر است

در
 و علی علیه السلام را که پیر و دانا و زکی
 که فیما در و پیر آفرینند چنانچه
 اما در این غای تعالی قادر است
 او سفید باشد و پیر و دانا و زکی
 این مقدار غایت فرمایند که با او
 است انسان که است او
 نمی توانند که همیشه سفیدی بماند
 را که خطای تعالی بهای خویش
 است انسان که است او
 این مقدار غایت فرمایند که با او
 است انسان که است او
 نمی توانند که همیشه سفیدی بماند
 را که خطای تعالی بهای خویش
 است انسان که است او

۱۴۹
آمین انساب شیخ محمد طغیور سے
آمین شیخ عین الحق والدین دوست از علیہ السلام
آمین شیخ عین الدین ہمایست کو دوزخ
جلالی کو درست و از انصار ارجی است
چون نیکو مال دلا کو بعد ازین تو نے
داجہا دارا دکار مر و صراحتیہ
فرمود و عینا شیخ لکھتہ اند کہ کو دگر
آمین شیخ عین الدین بن خوند و گویند
سند و یاد و ذکر

[illegible][illegible]

و منک صبا احوال و محول بجا و
 و علم و دل بکشم و او را درین
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل

و منک صبا احوال و محول بجا و
 و علم و دل بکشم و او را درین
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل

و منک صبا احوال و محول بجا و
 و علم و دل بکشم و او را درین
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل

و منک صبا احوال و محول بجا و
 و علم و دل بکشم و او را درین
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل
 و پیش و ختم و یکایک دیده دل
 و دل و کج و در میان و دل

کرم و
 عید الطوار خیالی بود و
 ملاقات ایشان رفتند و گویند که در راه
 شاد و دینداران و در شام به رهنما
 سبب لقب و سبب این نام و از آنست
 که چهل سال متوالی بیاید و از آنست
 استاد و مذهب عالم عند الله است
 آدم صوفی که از خلفای بزرگ
 قطب الدار بود و
 دقت

تو تکره تحقیق

نعل رسدگان عشق
فرو که مراد از قطعه و سطر و نعل از نعل
که بر شاه ز دند و نور قطب لدا است
در دل ایشان متوسط را که کف کند از شای
ست عبارت رسا که یعنی مکان است
و پاکوت و خبر و نیت و الهوت را و از گون
نعل و از گون نام و بی نعل از گون
از نسلان دل است علقه کشی یعنی
دم و از گون باز گردان لبوسه
اصل

نہایت عزیز و عزیز

شجرہ

آئی خاص ذات کبریا کیواسطے	احمد مرسل علیہ ہر دو سرا کیواسطے
عقدہ لاجل لاجل شکل کشا کیواسطے	
اسطے خواجہ حسن بصری کے جھکو شاہد کے	از پے خواجہ حبیب علی مجھے آباد رکھ
خواجہ بازید شاہ اسفیا کیواسطے	
از پے خواجہ معین الدین بنم دل سے وہ	واسطے طیفور شامی کے خدا ویر غفور
اور بیچ الدین قطب لاولی کیواسطے	
خواجہ طیفور کا صدقہ خداوند جان	واسطے خواجہ مبارک کے مجھے رکھ شادان
خواجہ اسماعیل محبوب خدا کیواسطے	
از برائے خواجہ واؤدیت لم یزل	اور نصیر شاہ کے صدقہ میں دھن عمل
اور شاہ جان غارت پاضیا کیواسطے	
خواجہ بازید کے صدقہ سے اسے رب فقیر	شاہ بیچھ کے لیے عشرت میں ہونا و سنگیر
شاہ قتون رہنما کے پیشوا کیواسطے	
حضرت نور محمد چترے مقبول زمین	امین رہن صدقہ سے اُنکے نیری یار زمین
خواجہ عبدالعزیز مرد با صفا کیواسطے	
شاہ خیرن کے تصدیق میں تو مجھ پر رحم کر	ہاں نہو عشرت میں جھکو آتش و تیغ کا ڈر
اور عباد اللہ شاہ اہل سخا کیواسطے	
ہر بشارت بتی فیض محمد کے سبب	ذاکر و شاعر مجھے اپنا بنا دے میرے رب
ربنا تو اپنی ذات کبریا کیواسطے	

دین ان فن کی راہ نمبر

نہایت نشت از غل

اعلان

کمان ہن وہ شائقین الانکین

اور کہ ہن

ناظرین حالات اولیاء العالمین

اس کتاب نایاب کو جو عرصہ دراز اور مدت دیر بانگو
بعد نہایت سعی و کوشش سے تالیف ہو کر مطبع عمری میں طبع
ہوئی ہے چشم دل سے ملاحظہ کریں اپنی آنکھوں کو نور اور قلب کے سرور بخشین
اور اس فقیر کی سالہا سال محنت شاقہ و صرف زکریا جو اس کتاب کے مضامین فراہم
کرنے میں ہوا اوسکی داد دین قیمت رسالہ فی جلد عامہ بلا حصول رکھی گئی ہوجن حضرت
خریداری اس عظمیٰ کی منظور ہو اس تخفیف کو مطلع فرمائیں انشاء اللہ تعالیٰ بہت جلد رسالہ
بذریعہ ویلوی اہل ارسال خدمت کیا جائیگا حصہ دوم زیر طبع ہے اس میں مشائخاں حال کا
مع اوکے پیران طریقہ ذکر ہے اور شجرات ہر ایک کے علیحدہ علیحدہ مع مختصر حالات کے اور ذکر
واوکار شغل اشغال خاندان عالیہ مدار یہ زاد الدشرقا و تکوینا کے مندرج ہیں اور اولاد
و اہل و عیال کے اسناد لکھے گئے ہیں یہ وہ چیزیں ہیں جو اب تک حرز جانے
طرح ار
چونکہ اس وقت تالیف کرنا انکا محض بغیر من فاد عام سمجھا گیا ہے
پیشکش ناظرین ہر حضرت شائقین ملاحظہ فرمائیں
اور اس تخفیف کو دعا ہے

الاعمال

چونکہ اس وقت تالیف کرنا انکا محض بغیر من فاد عام سمجھا گیا ہے

خیر سے یاد کریں

برکریان کا بہاد شوار نمیت

المستاکبای دین فقیر محمد حسین
مفتوری ڈاکا نیکو
ضلع کامپور

محمد امجد علی صاحب

۱۲

DUE DATE

۹۲۰

۱۲

۹۳۸۹

۹۲۰

بکریه العقیقین فی احوال خلفاء سید پرچ الین

DATE

NO.

DATE

NO.

۹۳۸۹